

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۱۸



نویسنده: ن. جلیل زاد

صدو هفت بهار.. از یک عشق بی پایان



اعلی حضرت غازی امان الله خان

سرودی برای سرزمینی که سر خم نکرد. آتشی که در کوه ها خوابید. به مناسبت صدو هفتمین سالگرد استقلال افغانستان. سرزمینی هست در دل آسیا که کوه هایش هرگز سر خم نکردند و رودهایش هیچ گاه در برابر زنجیر آرام نگرفتند. نامش افغانستان است

سرزمینی که استقلالش را نه از کسی گدایی کرد و نه به کسی وام دار ماند، بلکه با خون فرزندان، حرف به حرف، بر سنگ های تاریخ حک کرد.

امروز، در آستانه صدو هفتمین بهاری که از آن روز بزرگ می گذرد، دل ها به سوی آن غرور بازمی گردد، به سوی روزی که یک ملت، در برابر بزرگ ترین امپراتوری زمانه خود، سر خم نکرد و گفت: «ما آزاد زاده شدیم و آزاد خواهیم ماند.»

طلوعی در دل توفان

قرن نوزدهم برای این سرزمین، قرن تلخی اشغال و تحقیر بود.

سه بار، سه بار، سپاهیان بریتانیای بزرگ با غرور و توپخانه به این خاک تاختند و سه بار، در دل کوه ها و دره ها، شکست خوردند.

اما استقلال کامل، رهایی از قید و بند سیاست خارجی ای که بر گرده افغانستان سنگینی می کرد، هنوز آرزویی دست نیافتنی می نمود، تا آن که در بهار ۱۲۹۸ خورشیدی، جوانی بر تخت نشست که در سینه اش آتشی جز آتش آزادی نمی سوخت.

اعلی حضرت غازی امان الله خان، آن هنگام که تاج بر سر نهاد، تنها وارث یک سلطنت نبود، وارث آرزوی نسل هایی بود که در خاموشی، در دل، فریاد «آزادی» سر می دادند.

او دانست که استقلال نیمه، استقلال نیست، که ملتی که سیاست خارجی اش را دیگری می نویسد، هنوز در بند است، هرچند تاج بر سر پادشاهش باشد.

پس قلم برداشت و نامه ای نوشت که در آن، بیش از هر لغت ای، غرور یک ملت موج می زد.

روزهایی که تاریخ نفس در سینه حبس کرد

جنگ سوم افغان و انگلیس، که در بهار همان سال در گرفت، تنها یک جنگ نبود، نمایش اراده ملتی بود که حاضر بود از آخرین قطره خونس نیز برای آزادی بگذرد.

سربازان افغان، با سلاح های ساده و دل هایی مالا مال از عشق وطن، در برابر یکی از مجهزترین ارتش های جهان ایستادند.

در دشت های تفته و کوه های سرکش، هر گام، هر تیر، هر فریاد «استقلال و آزادی»، سطری بود که بر کتاب سرنوشت یک ملت نوشته می شد.

و سرانجام، در نوزدهم اگست، مطابق با بیست و هشتم اسد، بریتانیا ناچار شد آنچه را که با شمشیر نتوانسته بود بگیرد، با قلم واگذار کند: استقلال کامل افغانستان در تمامی امور داخلی و خارجی به رسمیت شناخته شد.

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

این نه صرفاً یک پیمان نامه، که اعلامیه‌ی رهایی یک روح ملی بود، روحی که قرن‌ها در برابر باد ایستاده و هرگز خم نشده بود.

وقتی رویا به قانون بدل شد

اما آنچه نهضت امانی را از هر نهضت دیگری در تاریخ این خطه متمایز می‌کند، این بود که استقلال، برای امان‌الله‌خان، نقطه‌ی پایان نبود، نقطه‌ی آغاز بود.

او می‌دانست ملتی که تنها از قید بیگانه‌ها رها شده اما در زنجیر جهل و عقب‌ماندگی داخلی مانده، هنوز آزاد نیست. پس دورانی آغاز شد که تا امروز، رشکِ نسل‌هایی است که در جست‌وجوی الگو، به گذشته می‌نگرند.

نخستین قانون اساسی این سرزمین در همان دوران نوشته شد، نخستین شورای وزیران شکل گرفت، ده‌ها نظام نامه، رگ و پی نهادهای مدرن دولت را ساختند.

برای نخستین بار، برده‌داری ممنوع شد، شکنجه از قانون رخت بریست، و اصل برائت متهم تا اثبات جرم، بر منشور عدالت این سرزمین نقش بست.

مکتب‌های دخترانه گشوده شدند و دختران این خاک، برای نخستین بار، راهی دانش‌اندوزی در دیارهای دیگر شدند. تیلیفون، رادیو، راه‌آهن، تئاتر، مکتب موسیقی، هرکدام، شمع‌هایی بودند که در ظلماتِ عقب‌ماندگی قرن‌ها روشن شدند.

این‌ها رویاهای یک شب نبودند، این‌ها ثمره‌ی عشقی بودند که در سینه‌ی مردی می‌تپید که آزادی وطن را نه شعار، که وظیفه‌ی جان‌ش می‌دانست.

محمود طرزی، آن اندیشمند روشن ضمیر، با قلمش چراغ‌ها افروخت، محمد ولی‌خان دروازی با دیپلماسی هوشمندانه اش، افغانستان را در چشم جهانیان، کشوری صاحب حیثیت ساخت، و عبدالرحمان لودین، با شور جوانی اش، آتش این نهضت را زنده نگاه داشت.

بهایی که برای آزادی پرداخته شد

اما تاریخ این سرزمین، تاریخ تلخی فراموشی نیز هست.

آنان که رویای بزرگ ساختنِ وطنی آزاد و آباد را در سر داشتند، بهای سنگینی پرداختند.

پادشاه فرزانه، در غربت، دیده از جهان فرو بست، محمود طرزی، دور از خاکی که برایش زیست، در انزوا درگذشت، محمد ولی‌خان دروازی، با گردنی افراشته، به پای دار رفت، عبدالرحمان لودین و برادران چرخ، جان شیرین را فدای آرمان بزرگ کردند.

این‌ها نام‌های خشک تاریخ نیستند، این‌ها ستارگانی‌اند که در آسمان این سرزمین، هنوز می‌درخشند.

هر بار که فرزند این خاک، در روز استقلال، سر به آسمان بلند می‌کند، باید بداند که این آسمان آزاد، با خون آنان رنگ گرفته است.

امروز، ما و آن آرزوی بزرگ

صد و هفت سال از آن روز بزرگ می‌گذرد، اما پرسشی که در دل هر افغان آگاه می‌تپد این است: آیا ما وارثان راستین آن آرمانیم؟

آیا آن آتشی که در دل نیاکان ما برای آزادی، برای دانش، برای عدالت می‌سوخت، هنوز در سینه‌ی ما زبانه می‌کشد؟ سرزمینی که در آن روزگار، پیش‌تاز رهایی زن از قفس اجبار بود، امروز شاهد آن است که دخترانش از رفتن به مکتب محروم مانده‌اند. سرزمینی که تلفن و رادیو و راه‌آهن را به آغوش کشید، امروز میان انزوا و عقب‌ماندگی دست و پا می‌زند.

اما این تاریخ، این جا به پایان نمی‌رسد، چراکه روح آن نهضت بزرگ، هرگز نمرده است.

در دل هر کوچه، در دل هر مکتب ویران، در دل هر مادری که هنوز رویای فردایی روشن برای فرزندش می‌بیند، آن روح زنده است.

فراخوانی به آینده

استقلال، هدیه‌ای نیست که یک بار گرفته شود و در گنجینه‌ی خاطرات بماند، استقلال، مسئولیتی است که هر نسل باید دوباره آن را بیافریند.

آزادی واقعی، تنها نبود اشغالگر بیگانه نیست، آزادی، حضور دانش است، حضور عدالت است، حضور کرامت انسانی برای هر زن و مرد و کودک این سرزمین.

امروز، در سایه‌ی کوه‌های سر به فلک کشیده هندوکش، در کنار رودهای هریرود و آمو و کابل که هزاران سال شاهد فراز و فرود این ملت بوده‌اند، بار دیگر باید عهد کرد: عهدی با خون آنان که برای این خاک جان باختند، عهدی با آینده‌ی کودکانی که هنوز رویای مکتب و کتاب و آزادی در دل دارند.

رستاخیز اندیشه

چرا روح نهضت امانی، رگ حیاتی امروز ماست؟

تاریخ افغانستان، سرگذشت رنج های مکرر و آزمون های شکست خورده است. در شطرنج خونین این وطن، ایدئولوژی های رنگارنگ آمدند و رفتند، از سوسیالیسم بی پایه و اسلامیسم های وارداتی شرقی و غربی گرفته تا «دموکراسی» تجویزی که بر بال مافیا و تجاوز نازل شد. همه در برابر سد استوار روح این ملت فروپاشیدند، چرا که بیگانه با خاک و ناهمخوان با وجدان بیدار مردم بودند. اما در میان این ویرانه ها، نهضت امانی چون خورشیدی از دل حماسه ای خویشتن برآمد. این تنها تجربه ای تمام عیار بومی و شناسنامه ای عزت ملی ماست، جریانی که نه از بیرون تزریق شد و نه متکثر به قومی خاص بود. نهضت امانی، تجلی خرد جمعی همه ای اقوام افغانستان بود، دادگاهی منطقی که عدالت اجتماعی، قانونمداری و اسلام بی غرض و تاریخی را در یک پیوند ماندگار گره زد. شکست این نهضت، نه محصول اراده ای مردم، بلکه خنجر استعمار کهنه و ناشی از برخی شتاب زدگی های درونی بود.

امروز که بیش از یک قرن از آن رستاخیز می گذرد، حسرت غیبت آن روح آزادیخواهی در دل هر افغان موج می زند. احیای نهضت امانی، نسخه ای کهنه برای تقلید کورکورانه نیست، بلکه فراخوان «بازگشت به خویشتن» و اصلاح هوشمندانه ای گذشته است.

در روزگاری که استقلال را زیاده گوئی می خوانند و حاکمیت ملی در بازار معامله ای همسایگان و مداخله گران حراج می شود، الگوی امانی یادآور نسلی است که استقلال کشور را بر پایه ی روابط متساوی الحقوق با جهان بنا نهاد. امانیان ثابت کردند که می توان متجدد بود اما متجاوز را بر سرنوشت خویش مسلط ن ساخت. نگاهی به عصر شاه غازی شاهی بر این مدعاست.

آن دوران به تدبیر محمود طرزی، دیپلماسی محمودلی خان دروازی و شور روشنفکرانی چون عبدالرحمان لودین، سپیده دم کرامت انسانی بود:

زایش قانون و تجدد:

تدوین ۶۵ نظام نامه، تأسیس شورای وزرا، ایجاد اردوی منظم و لغو مالیات های ظالمانه.

تحول بنیادین حقوقی:

منع لغو برده داری، ممنوعیت شکنجه، لغو کار اجباری و تثبیت برابری کامل شهروندان در برابر قانون.

شکستن اغلاق سنت:

گسستن زنجیر اسیرکننده از پای زن افغان، ممنوعیت نکاح خردسالان، اعزام دختران به دانشمندی و گشایش نخستین روزنامه ها، رادیو و تئاتر.

آن اصلاحات، ثمره ای پیروزی در یک نبرد ضد استعماری بود، جهشی آتشین برای عبور از دهلیزهای تاریک عقب ماندگی.

اما دریغ که افراطگرایی، جهل تاریخی و توطئه ای استعمار، این مشعل فروزان را خاموش کرد. عصر طلایی عقلانیت جایش را به فصل سیاه دار، سیاهچاه و تبعید داد.

شاه در غربت جان سپرد، طرزی در انزوا خاموش شد و دروازی سرافراز، حلاجوار پای چوبه ی دار رفت.

امروز، ۱۰۷ سال پس از آن حماسه، ما درست در همان نقطه ای آغاز ایستاده ایم.

جامعه ای ما در مداری بسته و اهریمنی اسیر شده و تاریخ به شکل تراژدی تکرار می گردد.

راه نجات، بازگرداندن مرکزیت سیاسی به مردم و احیای دولت قانونمدار است.

روح نهضت امانی، یعنی تجدد، آزادی، عقلانیت و برابری، تنها نقطه وصل و بیرق یگانگی همه ای وطن خواهان است.

این مشعل را نباید گذاشت که خاموش شود. روح امانی را زنده نگه داریم!

گپ پایانی:

شعله ای که خاموش نمی شود

افغانستان، در طول تاریخش، بارها سوخته و بارها از خاکستر خود برخاسته است.

این سرزمین، مانند ققنوس افسانه ها، هر بار که به نظر می رسید در آتش جنگ و تباهی نابود شده، دوباره بال گشوده و به آسمان پرواز کرده است.

روح استقلال، همان بال پرنده است، همان آتشی است که در دل کوه ها خوابید و در دل نسل ها زنده ماند.

پس بگذار امروز، در این سالروز مقدس، نه تنها به گذشته بنگریم، که عهد کنیم آینده این سرزمین را با همان عشق، همان شجاعت، و همان اراده ای بسازیم که نیاکان ما با آن، استقلال را از دل توفان بیرون کشیدند .
که تا کوه های هندوکش بر جای اند و آمو در بستر خود جاری است، نام افغانستان آزاد، بر تارک تاریخ، جاودانه خواهد ماند.

بار دیگر تاکید می کنم که نهضت امانی، آن شعله بزرگ بیداری، هنوز در رگ های این سرزمین می تپد، نه چون یادگاری از گذشته، بلکه چون نیرویی زنده که نسل ها را به هم پیوند می دهد .

این نهضت، تنها کار یک شاه یا یک گروه نبود، فریاد مشترک تمام مردم افغانستان بود، فریادی که از کوه های هندوکش تا دشت های هلمند، از دره های کنرها تا نورستان تا کوچه های کابل، یک صدا برمی خاست و استقلال را چون حق مسلم ملت اعلام می کرد.

در زیر بیرق امانی، اقوام گوناگون این سرزمین شانه به شانه ایستادند، پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، نورستانی، بلوچ و ترکمن، همه در یک صف، همه با یک آرمان .

پس از سقوط آن رژیم نیز ده ها جان پاک در همین مسیر قربانی شد، شخصیت هایی از هر گوشه وطن که خون شان سندی شد بر این حقیقت که نهضت امانی، نقطه وصل تمام وطن دوستان است، پلی میان گذشته پرافتخار و آینده ممکن.

امروز روشن است که آن نهضت را نمی توان عیناً مانند آغاز قرن بیستم پیاده کرد، زمانه دگرگون شده، جهان چهره دیگر دارد، و ما در شرایطی نو ایستاده ایم .

اما روح نهضت امانی، روح استقلال، عدالت، اصلاح، و بیداری، همچنان زنده است و می تواند چراغ راه امروز ما باشد .

ما می توانیم نمونه های قابل تطبیق آن دوران را برگزینیم، آن ها را با خرد امروز بیامیزیم و در مسیر ساختن افغانستان آزاد و آباد به کار ببریم.

حتی می توانیم اشتباهات آن دوره را با صداقت و احترام بازخوانی کنیم، بی آنکه ذره ای از عظمت آن نهضت در نگاه ما کاسته شود .

تاریخ، اگر درست فهمیده شود، نه تنها آموزگار گذشته است، بلکه مهندس آینده نیز هست.

نهضت امانی، نام یک دوره نیست، نام یک اراده ملی است .

اراده ای که می گوید افغانستان می تواند برخیزد، می تواند متحد شود، می تواند آزاد بیندیشد و آزاد زندگی کند .

این نهضت، اگر دوباره فهمیده شود و با شرایط امروز پیوند بخورد، می تواند همان نیرویی باشد که ملت را از پراکندگی به همبستگی، از رکود به حرکت، و از تاریکی به روشنایی می برد.

این راه، راه ماست، راهی که از دل تاریخ می آید و به سوی فردا می رود.

زنده و جاودان باد افغانستان آزاد، و گرامی و جاودان باد یاد همه آنان که برای این آزادی، جان باختند.



آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد

د پانو شمېره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ